



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۶ اسفند ۱۳۹۹

مصادف با: ۱۲ رجب ۱۴۴۲

موضوع جزئی: مسئله ۲۳- تمه: بررسی مشروعیت الزام به حجاب در حکومت اسلامی - جهات مربوط به تقیح موضوع بحث - مقدمه: حجاب، حکمی فردی یا اجتماعی

جلسه: ۸۹

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم قبل از ورود به بحث، نکات و جهاتی را برای روشن شدن موضوع بحث و پرهیز از ورود به مباحثی که می تواند رهن باشد و بحث را از چهارچوب فنی خودش خارج کند، لازم است تذکر دهیم. هفت نکته و جهت را متعرض شدیم. به نظر رسید که سه نکته دیگر هم باید به آن نکات و جهات ضمیمه شود و مجموعاً این جهات دهگانه در ادامه مسیر به ما می تواند کمک کند.

جهت هشتم

جهت هشتم این است که اساس این بحث مبتنی بر پذیرش حکومت دینی است؛ همانطور که عنوان بحث گویاست، می خواهیم ببینیم اساساً حکومت دینی می تواند شهروندان خودش را ملزم به رعایت حجاب کند و قوانین و مقررات و محدودیت‌هایی را در این رابطه اعمال کند یا نه. بنابراین کسانی که اصل حکومت دینی را منکر شوند دیگر جایی برای این بحث باقی نمی ماند. البته این فارغ از نوع نظام سیاسی و شکل حکومت دینی است. اگر حکومت دینی پذیرفته نشود قهراً این دیگر در چهارچوب حکومت‌هایی که شکل می گیرد باید بررسی و تعریف شود. ما اینجا اصل حکومت دینی را یک امر مفروغ عنه قلمداد می کنیم؛ اینکه ما یک واقعیت و حقیقتی و پدیده‌ای به نام حکومت دینی داریم و ادله بسیاری بر آن دلالت می کند، این محل بحث ما نیست و ما اینجا به دنبال اینکه ثابت کنیم حکومت دینی وجود دارد نیستیم.

جهت نهم

جهت نهم که در سؤال یکی از دوستان مطرح شده بود، این است که مسأله الزام یک امری است که به عنوان یک شأن و یک حق و یک مسئولیت در برخی از امور برای حکومت به رسمیت شناخته می شود؛ این در همه حکومت‌ها ثابت و روشن است. حکومت دینی هم صرف نظر از متعلق الزام می تواند در یک امری الزام و اعمال محدودیت کند. اگر بخواهیم مشروعیت اصل الزام را در حکومت دینی مستند کنیم به ادله، صرف نظر از قلمرو آن، می توانیم به ادله بسیاری که در باب حدود، دیات، قصاص و بسیاری دیگر از ابواب فقهی وجود دارد رجوع کنیم. بنابراین کسی نمی تواند بگوید حکومت به طور کلی حق الزام ندارد؛ این درحقیقت مثل انکار یک بدیهی است؛ حکومت قرار نیست که صرفاً با توصیه اخلاقی امور را به پیش ببرد. قهراً الزام یک لوازمی دارد؛ مجازات، برخی محدودیت‌ها، برخی موانعی که ممکن است سر راه گروه‌ها و اقتشاری از مردم یک جامعه گذاشته شود، اینها همه از مصادیق الزام است. لذا اصل اینکه حکومت دینی به طور کلی می تواند یا باید در برخی از موارد راه الزام را در پیش گیرد، این هم مفروغ عنه دانسته شده است. لکن بحث فقط در این است که آن الزام را می تواند در

مورد اجرای تکالیف دینی و مسأله حجاب به کار ببرد یا نه.

جهت دهم

آخرین نکته که نکته مهمی هم است، این است که قدر متیقن از الزام حکومت در مورد تکالیف دینی مربوط به تکالیف اجتماعی است؛ چون به طور کلی تکالیف در دو دسته‌اند؛ برخی تکالیف و احکام فردی است و برخی اجتماعی. در مورد امکان یا مشروعیت مداخله حکومت و الزام حکومت نسبت به تکالیف اجتماعی ظاهراً اختلافی نیست. این بیشتر در خصوص حجاب اثر خودش را نشان می‌دهد که عرض خواهیم کرد. اما در مورد تکالیف فردی این اختلاف وجود دارد؛ برخی معتقدند با اینکه حکومت دینی می‌تواند نسبت به بعضی از امور و تکالیف دینی الزام داشته باشد، اما این فقط مربوط به تکالیف اجتماعی است. در مورد تکالیف فردی حکومت دینی حق ورود ندارد؛ هر تکلیفی اجتماعی بود حکومت می‌تواند ورود پیدا کند و مقررات و محدودیت‌هایی را وضع کند. اما در مورد تکالیف شخصی و فردی چنین مسئولیتی متوجه حکومت نیست. البته این بحثی است که به زودی به عنوان مقدمه بحث از ادله بحث خواهیم کرد؛ اما کلیت آن که بالاخره ما این را هم باید به عنوان یک امر مفروغ عنه بدانیم که اگر تکلیفی اجتماعی بود، حکومت چه دینی باشد و چه غیر دینی، طبق همه انظار و مکاتب می‌تواند در آن مداخله کند هر چند دخالت‌ها گاهی حداقلی است و گاهی حداکثری، که این مسأله دیگری است. اصل مشروعیت دخالت به طور کلی در اعمال اجتماعی پذیرفته شده است. اینکه می‌گوییم اعمال اجتماعی، فرض کنید اساساً بسیاری ممکن است در مسیحیت معتقد باشند تکالیف دینی همه فردی است و تکلیف اجتماعی نداریم؛ آنچه درباره اجتماعیات است بیشتر توصیه‌های اخلاقی است. اما اینکه حکومت فارغ از وظایف ذاتی خودش در حوزه تکالیف اجتماعی هم وارد شود، ما با سایر حکومت‌ها کاری نداریم؛ ما می‌گوییم بخشی از تکالیف، تکالیف اجتماعی است و این را هم مفروغ عنه می‌دانیم که حکومت دینی می‌تواند در حوزه تکالیف اجتماعی دینی ورود پیدا کند و الزاماتی را وضع کند؛ مقررات و قوانینی را قرار دهد و جعل کند. اما نسبت به حوزه تکالیف فردی اختلاف است؛ بعضی معتقدند به طور کلی در حوزه تکالیف فردی حکومت دینی اساساً حق ورود ندارد و نمی‌تواند هیچ الزامی را ایجاد کند. اما برخی معتقدند حکومت دینی حتی در حوزه تکالیف فردی - مثل نماز خواندن - می‌تواند ورود کند. این باید در ادله خودش جستجو شود و ببینیم واقعاً حوزه و قلمرو دخالت حکومت در تکالیف دینی چگونه است.

ولی یک نکته باید مورد توجه قرار گیرد که اگر می‌گوییم حکومت دینی در حوزه تکالیف اجتماعی فقط می‌تواند ورود کند، این معنایش آن نیست که اگر کسی مثلاً در غیر محیط‌های علنی و به طور خصوصی یک گناه و عمل حرامی را مرتکب شد، حکومت دینی کاری نداشته باشد؛ این را هیچ کسی نمی‌گوید. مثلاً کسی که مواد مخدر مصرف می‌کند ممکن است مصرف مواد مخدر را در وسط خیابان یا در یک محل عمومی انجام دهد و ممکن است مواد مخدر را در خانه‌اش مصرف کند. یا نگهداری مواد مخدر؛ کسی ممکن است مواد مخدر را در جیب کتش بگذارد یا در خانه‌اش مخفی کند. این مسلم جرم است؛ حالا جرم انگاری‌اش ضعیف شده است. اینجا اگر حکومت این چیزی را که مصرف آن ولو شخصی و فردی است اما اگر کشف کند یا مواجه با این عمل مجرمانه شود، با او برخورد می‌کند و این ممنوعیت حتی در حریم خصوصی آن شخص هم وجود دارد؛ نفس نگهداری مواد مخدر جرم است. مثلاً کسی که زنا می‌کند، اگر این زنا را خدای نکرده در انظار و در صحنه اجتماع انجام

دهد قهراً حدّ و مجازاتی برای او پیش‌بینی شده است؛ اما اگر کسی بگوید من در خانه خودم زنا می‌کنم و هیچ‌کسی نمی‌بیند؛ یا اینکه در خانه شرب خمر می‌کنم و کسی نمی‌بیند؛ همین گناهی که مخفیانه و خصوصی انجام شده اگر برای حاکم شرع ثابت شود باز آن حد و مجازات وجود دارد.

می‌خواهیم این را عرض کنیم که اگر گفته می‌شود قدر متیقن این است که حکومت دینی در حوزه تکالیف اجتماعی مسلماً می‌تواند ورود کند، باز این معنایش آن نیست که در مورد برخی تکالیف که به نحو خصوصی انجام شود و علنی نباشد و ارتباطی با اجتماع پیدا نکند، هیچ مسئولیت و وظیفه و اختیاری نداشته باشد. البته که تجسس جایز نیست؛ یعنی اجازه داده نشده که مسلمانان تجسس کنند و به دنبال کشف این گناهان در حریم خصوصی یکدیگر باشند. یعنی کسی جستجو کند که خدای نکرده این شخص در خانه‌اش زنا می‌کند یا نه، شرب خمر می‌کند یا نه، این خودش حرام است. با این همه اگر به نحوی ثابت شود که یک کسی در حریم خصوصی خودش زنا کرده یا شرب خمر کرده، آن مجازات به قوت خودش باقی است. مگر اینکه این فراتر از یک امر شخصی باشد؛ یعنی منبع انتشار فساد باشد یا یک مرکزیتی داشته باشد، و الا حکومت حق تجسس ندارد. داستان‌هایی در سیره ائمه (ع) در این رابطه نقل شده است.

عرض ما این است که قدر متیقن از الزام حکومت در تکالیف دینی مربوط به تکالیف اجتماعی است؛ یعنی این تقریباً پذیرفته شده است و ما اگر بخواهیم انکار کنیم اختیار یا مسئولیت حکومت دینی در حوزه تکالیف اجتماعی را و بگوییم حکومت دینی اصلاً در تکالیف دینی اجتماعی هم نمی‌تواند ورود پیدا کند همانطور که در تکالیف دینی فردی نمی‌تواند ورود کند؛ آن وقت این لازمه‌اش آن است که پس فرقی بین حکومت دینی و غیر دینی نباشد. اگر کسی بگوید ما حکومت دینی داریم ولی وظیفه حکومت دینی هم محصور به همان وظایف عمومی همه دولت‌ها و حکومت‌هاست؛ یعنی امنیت، رفاه، معیشت، و اساساً دیگر کاری به احکام شرعی و دینی نداشته باشد؛ نه احکام شرعی اجتماعی و نه فردی، بلکه صرفاً در حد توصیه می‌تواند ورود کند. این دیگر فرقی با حکومت دینی چیست؟ این مآلاً و عملاً سر از نفی حکومت دینی درمی‌آورد و لذا این هم باید مورد توجه قرار گیرد که بالاخره فرض ما این است که حکومت دینی در حوزه تکالیف اجتماعی می‌تواند ورود کند و حق دخالت و مسئولیت دارد و می‌تواند الزام داشته باشد.

مقدمه: حجاب، حکمی فردی یا اجتماعی

این ده نکته در واقع نکاتی بود که برای تنقیح بحث و تعیین مسیر صحیح و تنظیم روش منطقی بحث لازم بود گفته شود. حالا می‌خواهیم راجع به ادله مشروعیت الزام به حجاب در حکومت دینی بحث کنیم. قبل از آنکه به این ادله بپردازیم، لازم می‌دانم یک مقدمه‌ای را در این مقام ذکر کنم و آن مقدمه درباره فردی بودن یا اجتماعی بودن حجاب است. ما در باب اینکه حجاب یک حکم فردی است یا اجتماعی، یک بحث کبروی داریم و یک بحث صغروی. آنچه اینجا الان مدنظر است بحث صغروی است؛ ما الان بحث کبروی مسأله را نداریم که مثلاً اگر حکمی اجتماعی بود حتماً الزام در آن ثابت می‌شود. آن بحثی است که در ادامه و در ضمن بیان ادله به آن رسیدگی خواهیم کرد. آنچه اینجا در مقدمه و قبل از ورود به بحث از ادله لازم می‌دانیم مقداری درباره آن گفتگو کنیم یک بحث صغروی است که آیا اساساً حجاب یک تکلیف فردی است یا تکلیف اجتماعی؟ سؤال کرده‌اند که تکلیف اجتماعی مثل چه؟ جهاد؛ جهاد یک تکلیف اجتماعی است. یعنی وقتی می‌گوییم تکلیف

اجتماعی، یعنی عمل اجتماعی. عمل تارة فردی است و اخری اجتماعی؛ عمل فردی مثل نماز خواندن، روزه گرفتن؛ عمل اجتماعی مثل جهاد یا نماز جمعه. بعضی از اعمال فردی محض هستند؛ برخی اعمال اجتماعی محض هستند؛ برخی اعمال عمل فردی دارای اثر اجتماعی هستند. مثلاً تظاهر به روزه خواری یعنی وسط خیابان روزه بخورد؛ این عمل فردی است ولی دارای اثر اجتماعی است. روزه خواری عمل فردی محض است اما تظاهر به روزه خواری عمل فردی دارای اثر اجتماعی است.

حالا با توجه به این تقسیم‌بندی کلی می‌خواهیم ببینیم حجاب کدام یک از اینهاست؟ آیا یک عمل فردی محض است یا عمل اجتماعی محض است یا عمل فردی دارای اثر اجتماعی است؟ به نظر ما عمل دارای اثر اجتماعی هم ملحق به عمل اجتماعی است. وقتی می‌گوییم تکلیف اجتماعی یعنی تکلیفی که متوجه به عمل اجتماعی می‌شود؛ تکلیفی که متوجه به عمل دارای اثر اجتماعی می‌شود؛ این غیر از تکلیف فردی است. حکمی که متوجه به عمل یک فردی می‌شود که نه اجتماعی محسوب می‌شود و نه دارای اثر اجتماعی است، این می‌شود یک عمل فردی و تکلیف فردی.

اینجا دو دیدگاه وجود دارد؛ یک عده‌ای معتقدند حجاب یک تکلیف و حکم اجتماعی است. یک عده‌ای معتقدند حجاب یک حکم فردی است. ما فعلاً این را می‌خواهیم معلوم کنیم ... اصلاً فعلاً کاری به ادله بحث خودمان نداریم؛ یک بحث صغروی است که همین ابتدا تکلیف آن را معلوم کنیم؛ چون این مبنای بسیاری از ادله‌ای است که بعداً ذکر می‌کنیم و ما نیاز داریم این مسأله را در اینجا روشن کنیم. پس موضوع بحث این است که آیا حجاب یک عمل فردی است یا عمل اجتماعی؟ عمل اجتماعی یعنی اجتماعی محض یا عمل فردی دارای اثر اجتماعی. اینجا کسانی که قائل به این هستند که این عمل فردی است چندین دلیل برای مدعی خودشان آورده‌اند. باید ببینیم این ادله می‌تواند فردی بودن حجاب را اثبات کند یا نه. از آن طرف، کسانی که قائل به این هستند که حجاب یک حکم اجتماعی است، اینها هم چندین دلیل آورده‌اند. این ادله را باید ذکر کنیم و ببینیم حق در مطلب کدام است. این مسأله‌ای است که مقدمه و قبل از ورود به بحث از ادله لازم است حتماً به آن رسیدگی کنیم.

شرح رساله الحقوق

بحث درباره یکی از مهم‌ترین مصادیق بدزبانی و بدگویی یعنی غیبت بود. بعد از اینکه حقیقت غیبت و چهره واقعی و باطنی غیبت را ذکر کردیم، گفتیم یکی از مهم‌ترین مباحث در باب غیبت، بررسی یا ذکر برخی از آثار مهم غیبت است. آثار غیبت برخی دنیوی و برخی اخروی است؛ آثار دنیوی غیبت هم برخی فردی و برخی اجتماعی است. آثار دنیوی فردی غیبت بر اساس روایات، مهم‌ترینش چندتا است؛ سه تا را عرض کردیم و گفتیم ادنی مرتبة الکفر دانسته شده است. دوم، دخول در ولایت شیطان و خروج از ولایت الهی است. سوم، محاربه با خداست.

۴. رسوایی

چهارمین اثر فردی در دنیا، رسوایی و مفتضح شدن است. برای هر کدام از اینها می‌شود روایات متعددی ذکر کرد، اما به یک روایت اکتفا می‌کنیم، چون بحث زیاد است. روایت این است: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَذْمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ

تَتَّبِعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبِعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يُفْضَحْهُ وَكَوْفِي جَوْفَ بَيْتِهِ»^۱ امام صادق (ع) از رسول گرامی اسلام (ص) نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود ای گروهی که به زبان اسلام آوردید لکن ایمان به قلب شما وارد نشده است، مسلمانان را سرزنش و مذمت نکنید؛ به دنبال امور مخفی و سرّی آنها نباشید، تجسس در امور مخفی و سرّی مسلمانان نکنید. یعنی اینکه دنبال این نباشید که اسرار یکدیگر و چیزهای خصوصی همدیگر را کشف کنید. کسی که دنبال عورات مسلمین برود، یعنی دنبال این باشد که یک مشکل و نقطه ضعفی و چیزی از او کشف کند، خدا به دنبال امور مخفی او خواهد افتاد؛ اینکه خدا دنبال این کار می‌افتد معنایش این نیست که خدا نداند. اگر مسلمانان دنبال امور مخفی و سرّی همدیگر می‌افتند، نمی‌دانند و می‌خواهند به لطایف الحیل آن را کشف کنند، ببینند این چه کار می‌کند، خانه چه کسی می‌رود، چه کاری دارد انجام می‌دهد. این تتبع العورات یک اثر قهری و وضعی دارد؛ اثر وضعی‌اش این است که خدا پیگیر خواهد شد. فرق خدا با بقیه این است که خدا دیگر نه عورات بلکه آنچه که در قلوب آنها هم می‌گذرد، آن خطورات قلبی اینها را هم می‌داند و نتیجه قهری تتبع عورات از طرف خداوند تبارک و تعالی این است که او را رسوا می‌کند ولو در نهان خانه زندگی‌اش باشد. رسوایی و افشاح اثر مهم فردی غیبت است. کسی که دنبال عورات المسلمین می‌رود بالاخره می‌خواهد اینها را نقل کند و آبروریزی کند؛ و کسی که این کار را بکند خداوند او را رسوا می‌کند. به هر حال اگر یک درصد هم احتمال بدهیم که این حرف‌ها واقعیت دارد، خیلی باید روش زندگی‌مان عوض شود.

۵. رضایت غیبت‌شونده، شرط پذیرش توبه

اثر پنجم این است که توبه غیبت‌کننده جز با رضایت غیبت‌شونده پذیرفته نمی‌شود. کسی که خدای نکرده به یک نامحرم نگاه کرده و می‌گوید «استغفرالله ربی و اتوب الیه» و توبه واقعی می‌کند، تمام شود. اما توبه از غیبت جز با رضایت غیبت‌شونده حاصل نمی‌شود. در همین رابطه روایتی است از اباذر است که از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا»، از غیبت پرهیز؛ غیبت از زنا شدیدتر است. «قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِمَ ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي؟ قَالَ: لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي وَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّىٰ يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا»^۲ برای اینکه مردی که زنا می‌کند پس اگر توبه کند خدا هم توبه او را می‌پذیرد، اما غیبت بخشیده نمی‌شود مگر اینکه صاحب الغیبه و آن کسی که درباره او غیبت شده این شخص را ببخشد. پس پذیرش توبه غیبت‌کننده صرفاً منوط به بخشش غیبت‌شونده است. این نشان می‌دهد که این از مصادیق بارز حق الناس است؛ یک وقت فرضاً یک مالی را از کسی می‌گیرد، تا او رضایت ندهد که این فایده ندارد توبه کند؛ این هم حق الناس است؛ کسی که غیبت کسی را می‌کند جز با رضایت او توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود.

۶. افنای حسنات

ششمین اثر از آثار فردی دنیوی غیبت، افنای حسنات است. غیبت، حسنات انسان را در همین دنیا از بین می‌برد. یعنی وقتی انسان از این دنیا می‌رود کأن با دست خالی می‌رود، تازه اگر گناه و معصیت دیگر در کارنامه عمل او نباشد. یعنی این در دنیا اعمال را نابود می‌کند و نتیجه این می‌شود که در آخرت پرونده‌اش خالی است. این حسنات خودش که نابود می‌شود هیچ، نابودی‌اش به این است که حسنات این می‌رود در پرونده آن کسی که دارد غیبتش را می‌کند. این روایت را دقت کنید: «عَنْ

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، باب من طلب اثرات المؤمنین و عوراتهم، ح ۲.

۲. امالی طوسی، ص ۵۳۷، مجلس ۱۹، ح ۱.

سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: يُؤْتَى بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ»، روز قیامت یک کسی را می آورند در مقابل پروردگار متعال نگه می دارند و نامه اعمال و کتابش را به دست او می دهند. «فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ»، می بیند که هیچ چیزی در آن نیست؛ می گوید این همه کارهای خوب کردم و این همه عبادات داشتم و این همه نیکی داشتم؛ هیچ چیزی در این کتاب نیست. «فَيَقُولُ إِلَهِي لَيْسَ هَذَا كِتَابِي فَإِنِّي لَأَرَى فِيهَا طَاعَتِي»، می گوید خدایا این نامه عمل من نیست؛ این کتاب من نیست. من این همه کار خوب در دنیا کرده‌ام ولی هیچ چیزی از آنها در اینجا منعکس نشده است. «فَقَالَ إِنَّ رَبِّكَ لَأَيُّضًا وَ لَأَيُّسَى»، خدا چیزی را گم نمی‌کند و فراموش نمی‌کند. بله، تو آن حسنات را انجام دادی و آن کارها را انجام دادی، «ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاِغْتِيَابِ النَّاسِ»، همه اعمال با غیبت کردن دیگران به باد رفت؛ برای همین است که پرونده‌ات خالی است. «ثُمَّ يُؤْتَى بِآخَرَ وَ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ»، آن وقت کسی دیگری را می آورند و نامه عملش را به او می دهند. «فَيَرَى فِيهَا طَاعَاتٍ كَثِيرَةً»، می بیند در این کتاب حسنات و عبادات بسیاری درج شده است؛ «فَيَقُولُ إِلَهِي مَا هَذَا كِتَابِي»، می گوید خدایا این کتاب من نیست، من می‌دانم که چه کرده‌ام، من این کارها را نکرده‌ام. «فَأِنِّي مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ»، من این کارها را نکردم و این عبادات را انجام ندادم. «فَيَقُولُ إِنَّ فُلَانًا اغْتَابَكَ فَدَفَعْتُ حَسَنَاتَهُ إِلَيْكَ»^۳ فلانی غیبت تو را کرد و حسنات و طاعات او به تو داده شد. عجیب است که یک غیبت حسنات انسان را به این صورت نابود می‌کند؛ اینکه فرمودند سریع‌ترین چیز در از بین بردن دین و سوزاندن دین غیبت است، سریع‌تر از آتشی که یک چیزی را می‌سوزاند، برای همین است. دین و ایمان انسان را خراب می‌کند؛ حسنات گذشته انسان را هم نابود می‌کند.

این افنای حسنات چیزی است که در همین دنیا اتفاق می‌افتد و این اثر دنیوی است. اثر دنیوی که می‌گوییم یعنی اثری که در این دنیا اتفاق می‌افتد؛ دنیوی به معنای مادی نیست؛ منظور از آثار دنیوی فردی یعنی آثاری که در این دنیا متوجه شخص غیبت کننده می‌شود. شش اثر را بیان کردیم؛ اینکه ادنی مرتبه الکفر است؛ این در همین دنیا است. یعنی به هر حال در عالم دنیا به ادنی مرتبه الکفر می‌رسد؛ در این دنیا از ولایت خدا خارج می‌شود و داخل ولایت شیطان می‌شود. در این دنیا محاربه با خدا دارد می‌کند؛ در این دنیا رسوا می‌شود؛ در این دنیا توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود تا مادامی که غیبت شونده راضی شود. آن وقت در همین دنیا حسناتش از بین می‌رود.

یک نمونه دیگر را عرض کنم؛ این روایت هم مربوط به همین مورد ششم می‌شود، امام صادق (ع) از رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «وَقَالَ مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا بَطَلَ صَوْمُهُ وَ نَقُضَ وَضُوءُهُ وَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَفُوحٌ مِنْ فِيهِ رَائِحَةٌ أَتَنُّ مِنَ الْجِيفَةِ»^۴ می‌گوید کسی که غیبت یک مسلمانی را بکند، روزه‌اش باطل می‌شود و وضوی او نقض می‌شود و باطل می‌شود؛ حالا منظور از ابطال نماز و روزه نه اینکه غیبت کرد پس روزه‌اش باطل شده و می‌تواند افطار کند؛ یعنی این روزه و نماز دیگر ارزش ندارد؛ صورتی از نماز و روزه است. غیبت آن چنان مؤثر است که نماز و روزه انسان را به باد می‌دهد و باطل می‌کند.

واقعاً این چیزی که اینقدر آثار دارد در دنیا، روزه و نماز آدم را باطل می‌کند؛ حسنات انسان را از بین می‌برد و رسوا و مفتضح می‌کند، انسان را داخل در ولایت شیطان می‌کند؛ محاربه با خداست در حد ربا؛ ربا را هم می‌گویند محاربه با خداست و این از

۳. جامع الاخبار، ص ۴۱۲، ص ۱۰.

۴. امالی صدوق، ص ۳۵۰، ح ۱؛ من لایحضر، ج ۴، ص ۸، ح ۱.

ربا هم شدیدتر است. روایت داریم که غیبت از زنا و ربا بدتر است؛ اینکه می‌گوییم شدیدتر از زنا و ریاست، باز این روایت هم از پیامبر(ص) نقل شده ... اینها را مرحوم شیخ در مکاسب هم آورده است. «خَطْبَنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَذَكَرَ الرَّبَّاءَ وَعَظَّمَ شَأْنَهُ فَقَالَ: إِنَّ الدُّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبِّاءِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتِّ وَثَلَاثِينَ زَنِيَةً». در ضمن یک خطبه‌ای پیامبر(ص) ربا را متذکر شدند و آن را آنقدر بزرگ شمردند و فرمودند یک درهم از ربا از ۳۶ زنا بزرگتر است. «وَإِنَّ أَرْبَى الرَّبِّاءِ عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ»، از ربا بالاتر عرض و آبروی مسلمان است؛ یعنی یک کسی که خدای نکرده برای بردن آبروی یک مسلمانی یک قدم بردارد، بزرگترین ربا را مرتکب شده است؛ ربایی که یک درهمش از ۳۶ زنا بالاتر و بزرگتر است. واقعاً اینها را یا جدی نمی‌گیریم یا یادمان رفته است. به هر حال خیلی سخت و تکان دهنده است که این چنین با مسأله غیبت و با این مصداق بارز بدگویی و بدزبانی با مسامحه و سهولت برخورد می‌کنیم. اعاذنا الله من شرور انفسنا.

یک سری آثار اجتماعی دارد که آن را هم یک اشاره‌ای می‌کنیم و بعد از آثار اخروی را بیان می‌کنیم. ما خیلی فشرده از این مطلب عبور می‌کنیم و گرنه بحث در این باره خیلی زیاد است. خداوند عاقبت همه ما را ختم به خیر بگرداند.

«والحمد لله رب العالمين»